

دکتر سید جعفر شهیدی  
استاد دانشگاه تهران

## عبدالله بن سعد بن ابی سرح

دوست دانشمند آقای یغمائی! در شماره ۲۹۲ مجله (دی ماه سال جاری) عنوان (عبدالله بن سعد بن ابی سرح) جلب توجه کرد. صفحات مجله یغما معمولاً بترجمه احوال ادیبان، شاعران و رجال سیاست اختصاص دارد، و درج شرح حال مسلمانان یا مشرکان و یا مردان صدر اسلام در آن غریب مینماید بخصوص که بقول معروف از بین پیمبران جرجیس انتخاب شود!

عبدالله بن سعد بن ابی سرح در شمار کسانی است که سراسر تاریخ زندگی او را پرده‌هایی از ابهام و تردید پوشانیده است. پس جا داشت که از خواندن آن عنوان تعجب کنم. شگفتی هنگامی افزود که بیابان مقاله رسیدم و آنچه را انتظار میبردم نیافتم. نام نویسنده مقاله ذکر نشده است، اما نوشته، فضل او و آشنائی وی را با ادب عربی و تاریخ اسلام نشان میدهد، پیداست که ضمن مطالعه بداستانی غریب برخوردار شده و پسندیده‌اند. سپس خواسته‌اند خوانندگان یغما نیز از خواندن آن لذت برند و یا عبرت گیرند.

بحق کاری پسندیده و سودمند کرده‌اند، اما نمیدانم چرا پیش از تحریر این داستان در اطراف آن بررسی کافی نشده است. داستانی چنین مبهم و شکفت‌انگیز یا نباید عنوان شود و یا اگر عنوان شد باید از هر جهت تجزیه و تحلیل گردد. اینک از نویسنده محترم و از شما و خوانندگان محترم مجله یغما معذرت می‌خواهم که در ذیل مقاله فاضلانۀ ایشان باید توضیحی بیفزایم، زیرا ممکن است همه آنانکه شرح حال عبدالله بن ابی سرح را خوانده‌اند، در تاریخ تبع کافی نداشته باشند و مندرجات مقاله را حقیقت تاریخی غیر قابل جرح تلقی کنند و در ذهن آنان جای گیرد که پسر ابی سرح به سلیقه خود کلام خدا را تغییر میداده است و پیغمبر اسلام عمل او را امضاء میفرموده‌اند.

قبلا باید یاد آور شوم که قضاوت در بارهٔ رجال صدر اسلام یعنی از زمان بعثت رسول اکرم تا اواخر قرن سوم - عصری که اسناد مکتوب نسبتاً افزایش می‌یابد - کاری دشوار است. بررسی و جرح و تعدیل اسناد مکتوب و استخراج رأی درست از بین اقوال آمیخته بغرض نیز چندان آسان نیست، زیرا میدانیم دامنهٔ معارضه‌های قیسی و یمانی بمیدان‌های نبرد محدود نشده بلکه در روایات مدنی و کوفی نیز اثر گذاشته است، و اگر مشاجره‌های امویان و هاشمیان، عثمانی و علوی، اموی و عباسی و رقابت‌های عرب با ایرانی را در نظر بگیریم و اعمال غرض‌ظاهر مسلمانان نیز بر این جمله افزوده شود و بدین نکته توجه کنیم که تزویر، تحریف و جعل احادیث کاری ترین سلاح تبلیغاتی این مردم در چنان عصر بوده است، معلوم خواهد شد که برای اطمینان از صحت روایتی، مخصوصاً اگر مضمون آن به سود و یا بزیان شخصی یا دسته‌ای خاص باشد، چه اندازه باید دقت و صرف‌وقت کرد و از چه مقدماتی باید بهره گرفت. آنگاه خواهیم دانست که مراجعه بیک مأخذ برای کشف حقیقت کافی نیست و باید با بردباری کامل و استقصاء تمام و کوشش بسیار درایت و روایت را در هم آمیخت تا بحقیقت و یا آنچه بحقیقت نزدیک تر است رسید.

هنگامی که مورخی متبع مانند طبری فریب جمالان و قصه پردازان را می‌خورد، و افسانه‌گرانیق را که سند آن مقدم بر سال نود و پنج هجری نیست و از نظر درایت نیز ساخته بودن آن آشکار است، بعنوان حقیقتی تاریخی در کتاب خود می‌آورد، و در نتیجه، سالها دست آویزی برای دشمنان اسلام می‌گردد، از دیگر ناقلان چه انتظار می‌توان داشت؟

باری برای آنکه مقدمه از اصل مطلب طولانی‌تر نشود بداستان عبدالله بن سعد می‌پردازیم. خلاصه آنچه نویسندهٔ فاضل مقاله نوشته‌اند این است که:

«ابن ابی‌سرح آیات قرآن را که بر پیغمبر نازل میشد می‌نوشت ولی ضمن نوشتن به سلیقهٔ خود در کلمات تصرف میکرد و مثلاً «عزیز حکیم» را «عزیز علیم» می‌نوشت

پیغمبر می‌گفت آنچه نوشتی درست است چون در معنی تغییری نمیدهد. ابن ابی سرح چون چنین دید از مسلمانی برگشت و گفت اگر قرآن وحی و از جانب خداست چنین وحی بمن نیز میرسد و گر نه محمد پیغمبر نیست. هنگام فتح مکه محمد ﷺ او را جزء کسانی شمرد که در هر حال باید کشته شوند، لیکن عبدالله پیامردی عثمان نزد پیغمبر آمد و از نو مسلمان شد در خلافت عثمان بسرکردگی سپاهی که فرزندان پیغمبر جزء آن بودند به فتح آفریقا رفت ...»

گمان دارم مأخذ نویسنده فاضل مقاله، کتاب استیعاب ابن عبدالبرّ یا سندی است که مستقیماً از این کتاب برداشته شده است، چه چنین تفصیلی را تنها در آن کتاب و یا در روایات تلفیق شده از اسناد مدینه و مسلمانان مغرب اسلامی میتوان یافت (۱) آن قسمت از داستان که پیغمبر عمل عبدالله را صحیح دانست در اسناد دیگر دیده نمیشود. در بعض روایات تنها نوشته‌اند وی مرتد (۲) و یا فریفته (۳) شد.

در اینجا باید نکته دیگری را یادآور شوم که رعایت آن شرط اساسی تحقیق در حدیث است. هنگامی می‌توانیم مضمون حدیث یا داستانی را صحیح بدانیم که از جهت درایت و روایت هر دو قابل قبول باشد.

مهمترین شرایطی که از نظر روایت نزد علمای حدیث معتبر است، اینکه راویان حدیث شناخته و بر استکوئی معروف باشند. اگر در موضوعی خاص چند روایت داشته باشیم مدلول آنان نباید مخالف یکدیگر باشد. اما از نظر درایت لازمست قرائن عقلی موضوع حدیث و یا داستان را تأیید کند و شرایط زمان و مکان وقوع چنان واقعهای را تکذیب نمایند. «تقریباً همان شرایطی را که ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود معتبر دانسته» و البته در نقد حدیث، درایت مقدم بر روایت است.

داستان عبدالله بن ابی سرح از نظر روایت و درایت پذیرفتنی نیست. از نظر

۱ - استیعاب. چاپ حیدرآباد ۱۳۳۶ ه. ق. ص ۳۸۱. مغازی و اقدی ج ۲ ص ۸۵۵

۲ - رجوع شود به ذیل المذیل طبری چاپ عکسی ص ۲۳۵۷ ج ۱۳.

۳ - طبقات ابن سعد چاپ دارصادر ۳۹۶ جزء ۲۸.

درایت مضمون آن با اوضاع و شرائط تاریخی، و منطوق دینی و سیرت پیغمبر اسلام تطبیق نمیکند و از نظر روایت گذشته از موثق نبودن راویان نشانه خلط و تزویر و جعل در مضمون داستان آشکار است.

نخست از جهت روایت بداستان بنگریم. در مقاله مندرج در مجله یغما خواندیم که سبب برگشتن ابن ابی سرح از مسلمانی آن بود که او به سلیقه خود کلمات قرآن را تغییر می داد و پیغمبر از او می پذیرفت و نوشتیم تنها روایات مدنی بدین مضمون است ماخذ دیگر تنها تحریف عبدالله را متذکر شده بودند نه تصویب پیغمبر را و بعض مؤرخان قدیمتر چون ابن سعد صاحب طبقات تنها نوشته اندوی فریفته شد و از اسلام برگشت.

از طرف دیگر اکثریت قریب به اتفاق مفسران شیعه و سنی نوشته اند که سبب برگشتن او از اسلام آن بود که چون آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنون را که در وصف خلقت انسان است می نوشت (۱) از دقت کلام الهی در وصف خلقت انسان تعجب کرد و بی اختیار گفت «تبارک الله احسن الخالقین» پیغمبر گفت بنویس «تبارک الله احسن الخالقین».

عبدالله گفت محمد پیغمبر نیست چه اگر آنچه او می گوید وحی است بر من نیز وحی نازل می شود و اگر از خود اوست من نیز میتوانم چنان بگویم و از اسلام برگشت و آیه ۹۴ سوره انعام «سأ نزل مثل ما انزل الله» در باره او نازل شد. (۲)

پس می بینیم روایاتی که سبب مرتد شدن پسر ابی سرح را بیان میکند بچند مضمون آمده است که بعضی آن با دیگری مخالفت تمام دارد.

گویا بیجا اعلان داستان، نخست آنچه را مفسران نوشته اند برداخته اند سپس بعلمتی

- ۱- ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین. ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین. ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا النطفة مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاء ناه خلقا آخر...
- ۲- رجوع شود به تفسیر بحر المحيط. ابوحیان ج ۴ ص ۱۸۰ طبع مطبعة سعادت ۱۳۲۸. و تفسیر النهار الماد حاشیه همین صفحه تفسیر ابوالفتوح ص ۲۳۵ ج ۴ چاپ تهران ۱۳۲۰ ه. ش. کشف ص ۳۰۳ ج ۱ چاپ اول مطبعة شرفیه. تفسیر قرطبی ج ۷ ص ۴۰ چاپ مصر ۱۳۳۵. تبیان طوسی ج ۱ ص ۶۳۷ چاپ سنگی تهران. مفاتیح الغیب رازی ص ۹۴ ج ۴ مطبعة شرفیه ۱۳۲۴ و نیز تفسیر بیضاوی ج ۱ ص ۳۹۱. تفسیر شوکانی ۲-۱۳۳ تفسیر خازن ج ۲ ص ۳۷. به نقل القدیر ج ۸ ص ۲۸۱.

که ضمن نقد درایتی حدیث خواهیم نوشت ، چون پذیرفتن این داستان معقول نبوده است ، گفته اند وی کلمات قرآن را تحریف میکرد . و بعداً برای آنکه دامن او را از خیانت در کلام خدا پاک دارند بدنبال آن افزوده اند که پیغمبر نیز تغییر او را امضاعمی نمود . اسناد حدیث نیز اعتباری ندارد ، یعنی بیشتر راویان این احادیث باصطلاح محدثان مجروحند و فعلاً مجالی برای گسترش این قسمت از بحث ندارم .

حال بینیم چرا پذیرفتن چنین داستانی معقول نیست، یعنی داستان را از نظر درایت تحلیل کنیم .

۱- چنانکه دیدیم اکثریت قریب باتفاق مفسران نوشته اند آیه ۹۴ سوره انعام در باره عبدالله بن ابی سرح نازل شد و از طرفی همانان متفق اند که سوره انعام جز آیه ۹۲ (۱) و یا آیه ۱۵۲ (۲) مکی است . سوره مؤمنون نیز که وصف خلقت انسان در آن آمده است ، و گفته اند عبدالله «تبارك الله احسن الخالقين» را بدان جهت بر زبان آورد باجماع مفسران در مکه نازل شده است .

عبدالله بن ابی سرح در سالهای اول بعثت اسلام آورده است (۳) و در آن هنگام به کتابت وحی مشغول شد . سپس در زمره مهاجران به مدینه رفت (۴) و در غزوه بدر نیز حاضر بود . (۵) اما نشانی در دست نیست که پس از این تاریخ نیز جزء کاتبان وحی بوده است و بهر حال در مقصود تأثیری ندارد .

پس از صلح حدیبیه یعنی در سال ششم از هجرت و سال نوزدهم از بعثت پیغمبر مرتد شد و بمشركان پیوست (۶) فاصله بین آن داستان و برگشتن عبدالله از اسلام کمتر از هفده سال نیست . حال این سؤال پیش میآید که چگونه وی در مکه در باره پیغمبری

۱ - وما قدر والله حق قدرة اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شيء قل من انزل الكتاب الذى جاء به موسى نوراً وهدى للناس . . . (که در حق یهود مدینه است) .

۲ - قل تمالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ...

۳ - طبری ذیل المذیل ص ۲۳۵۸ طبع افست

۴ - الاستیعاب . ابن سعد . طبقات ج ۷ ص ۴۶۶ دار صادر .

۵ - عقد الفرید طبع محمد سعید عریان سال ۱۳۷۲ ج ۳ ص ۲۴۱ .

۶ - عقد الفرید ج ۴ ص ۲۱۷

محمد به شك افتاد ، و گفت برهن نیز وحی میرسد ، آنگاه با وی بمدینه هجرت کرد و در جنگ بدر در شمار اصحاب او بود و پس از هفده سال از آن تاریخ از وی برید و به قریش مکه پیوست . چرا از همان آغاز که در پیغمبری محمد بشك افتاد این راز را آشکار نساخت ؟ چرا در جنگ بدر، در صف مسلمانان، و مقابل خویشاوندان خود و بزرگان مکه بود؟ چرا در آن روز مردم اعلام نکرد محمد پیغمبر نیست تا مردم مکه در نبرد با وی استوار تر شوند و ایمان مردم مدینه از او سلب گردد و یا لااقل از کشتار بیهوده و باطل ( بزعم او ) جلوگیری کند . آیا این قرائن نشان نمیدهد که داستان سرا با ساختگی است و چنانکه خواهیم دید اغراض سیاسی سبب جعل آن شده است ؟

۲- روایات فراوان در دست است که هر حدیث با قرآن مخالف بود هر چند از ما نقل شده باشد باطل و ساخته است و داستان پسرای سرح با نص قرآن و روح نبوت و حقیقت اسلام سازگاری ندارد . قرآن کریم میگوید :

« آئه لکتاب عزیز . لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید » (۱) و نیز میگوید : « ان هو الا وحی یوحی . علمه شدید القوی » (۲) .

۳- اگر کسی محمد بن عبدالله را پیغمبر هم نداند باید قبول کند که مردی عاقل و روشن بین بوده است زیرا از قبیله های پراکنده و بخون یکدیگر تشنه ، دولتی چنان متحد و قوی بوجود آوردن از عهده مردم عادی بر نمی آید . از طرفی مسلم است که تناقض گوئی در گفتار نشانه آشفتهگی عقل و موجب عدم اطمینان مردم بگوینده خواهد بود . فرض کنیم قرآن وحی الهی نیست و محمد خود آنرا املاء کرده و کلام الهی خوانده است . در این صورت محال است مجال چنین توهمی را بکاتب خود دهد، زیرا سیاست ایجاب می کند که اگر کسی در کار او دخالت کرد برای حفظ موقعیت خویش بر او خشم گیرد و او را کیفر دهد نه آنکه تصرف او را بپذیرد و در نتیجه اعتقاد او را در حق خود متزلزل سازد .

حال که دیدیم داستان عبدالله بن ابی سرح بر چنین بنیاد بی بنیادی بنا شده است،

باید دید چرا عبدالله بن ابی سرح مرتد شد و چرا وی یا دیگران چنین داستانی را اختراع کردند .

پدر عبدالله هیچگاه ازدل مسلمان نشد و پیوسته در زمرة منافقان بود (۱) عبدالله برادر رضاعی عثمان بن عفان است یعنی مادر وی عثمان را شیر داده است و بنظر میرسد عبدالله بیشتر بهواداری عثمان خود را مسلمان خواند و بخاطر عثمان نیز هجرت کرد. و نیز از آنجهت که پیش بینی میکرد دعوت محمد گسترش خواهد یافت و مکه تسلیم خواهد شد. شاید بیرسید بر ای او چه سودی داشت؟ باید دانست که مادر عبدالله اشعری است (۱) و اشعریان یمانی اند. چنانکه میدانیم همچشمی اشعری و قیسی از سالها و بلکه قرن‌ها پیش از ظهور اسلام موجب درگیری این دو دودمان بوده است. اشعریان در عربستان خوشبخت، یعنی یمن بسر میبردند و با کشاورزی و بهره برداری از سرزمین های مستعد آن ناحیت زندگانی نسبة مرفهی یافتند.

قیسیان که خود را از فرزندان مضرین نزار میدانند در نواحی غربی جزیره یعنی سرزمین حجاز ساکن شدند که از جهت استعداد کشاورزی بپایه عربستان خوشبخت نیست ولی طولی نکشید که شکست خود را از طریق بازرگانی جبران کردند و از یمانیان پیش افتادند. لیکن دشمنی یا همچشمی بین این دو دودمان همچنان باقی ماند. یمانیان قیسیان را خوار می شمردند و قیسیان یمانیان را هم رتبه خود نمی دانستند. در شهر مکه قدرت در دست قیسیان بود و یمانیان را تحقیر می کردند چنانکه گفتیم عبدالله بن سعد بن ابی سرح از جانب مادر یمانی (اشعری) و از پدر قیسی و باصطلاح دورگه است که در نظام قبیله ای نقص بزرگی است.

پس وی در شمار قریشی اصیل نبود و در نتیجه در مکه احساس حقارت میکرد. چون محمد (ص) دعوت خود را آشکار کرد عبدالله هم بخاطر خویشاوندی با عثمان و هم بخاطر آنکه از طعن قیسیان برهد مسلمان شد و در شمار سابقان در اسلام و مهاجران و اصحاب بدر درآمد که هر یک از این سه از جهت معنوی امتیاز بزرگی

است. بظاهر کار بدلخواه او بود، اما ناگهان درسال ششم هجرت محمّد (ص) با قریش مکه یعنی یا بزرگان قیس پیمان صلح حدیبیه را امضاء کرد. این صلح بظاهر چنان نشان شکست مسلمانان بود که بعضی حاضر نبودند آنرا بپذیرند، تا آنکه محمّد گفت این آشتی بامر خداست و سرانجام سوره فتح نازل شد. ابن ابی سرح که يك بار دیگر قریش را پیروز و آمال خود را که انتقام از نژاد قیسی است نقش بر آب دید، چنان متأثر شد که جانب مسلمانان و نیز برادر رضاعی خود را رها کرد و بمشركان مکه پیوست، قرائتی در دست است که نشان میدهد عبدالله هنگام اقامت در مدینه چون جاسوسی دو جانبه بسر می برده است چه پس از صلح مکه و پس از آنکه پیغمبر او را امان داد چند روز شرم داشت نزد پیغمبر بیاید تا آنکه پیغمبر باو گفت: الاسلام يجب مما قبله (حال که مسلمان شدی گذشته تو فراموش می شود). ر اگر داستان او حقیقت داشت محمّد باید از او شرمگین شود نه او از وی. و بخاطر همین وضع مبهم اوست که در روز شورا عمار بدو گفت تو چه وقت خیرخواه مسلمانان بوده ای (۱) و پیداست که اگر عبدالله از آغاز مسلمانی تا هنگام ارتداد مرتکب خیانتی علیه مسلمانان نشده بود عمار که به تقوی و حقیقت گوئی نزد مسلمانان مشهور است چنین سخنی را بدو نمیگفت. هنگامیکه عثمان عمرو بن عاص را از حکومت مصر برداشت و عبدالله را بجای او گماشت کفه یمانیان سنگین تر شد و این کار بر قیسیان گران آمد بخصوص عمرو که مصر را تیول خود میدانست. طلحه و زبیر و عایشه نیز از حکومت ابن ابی سرح ناخشنودی نمودند. و مکرر از عثمان می خواستند که او را از حکومت مصر بردارد. ابن عبد ربّه نوشته است (۲): روزی عمرو بن عاص با جبهه ای آکنده بر تن نزد عثمان رفت. عثمان گفت میدانی خراج مصر بعد از توجه مقدار افزون شده است گفت آری، برای اینکه والی تو ستمکار است و حقوق مردم را نمی دهد و برای تو میفرستد. داستان تحریف قرآن را که بزرگترین گناه در نظر مسلمانان است به ظن غالب معارضان پسرابی سرح در چنین اوقاتی ساخته و بر زبان مردم انداخته اند ولی هر چند گاه مضمون آن تغییر یافته است. تا با نقد تاریخ سازگارتر باشد. سپس آن قسمت را که



موافقت پیغمبر با تحریف کلمات باشد طرفداران پسرایی سرح افزوده اند .

این است داستان پسرایی سرح داستانی پراز ابهام ، تخلیط ، افسانه ، تزویر و جعل . که خوش باوری محدثان آنرا در متن کتب حدیث جاویدان ساخته است و سپس چنان در ذهن خاص و عام رائج گردیده است که مولانا جلال الدین آنرا بزبان شعر می سراید:

پیش از عثمان یکی نساخ بود	کو به نسخ وحی جدی می نمود
وحی پیغمبر چو خواندی در سبق	او همان را وا نبستی بر ورق
پرتو آن وحی بر وی تافتی	او درون خویش حکمت یافتی
عین آن حکمت بفرمودی رسول	زین قدر گمراه شد آن بوالفضول
کانچ میگوید رسول مستنیر	مر مرا هست آن حقیقت در ضمیر
پرتو اندیشه اش زد بر رسول	قهر حق آورد بر جانش نزول
هم ز نساخی بر آمد هم ز دین	شد عدو مصطفی و دین بکین (۱)

می بینید که چگونه افسانه با گذشت زمان بصورت حقیقت درمی آید تا آنجا که عالمی عارف نیز آنرا مسلم می انگارد و اگر روزی تمام داستانهای دینی به محک نقد علمی درآید خواهیم دید که نظیر افسانه ابن ابی سرح اندک نیست .

اما چرا عبدالله مرتد مسلمان شده در خلافت عثمان سرکردگی گروهی از بزرگان مهاجر و انصار را یافت و بفتح افریقا رفت ؟ جواب آن ضمن نقل گفتار رسول اکرم (ص) معلوم شد . که : « الاسلام یجب مما قبله » (۲) در اسلام سابقه کسی موجب برتری و یا تفاخر او نیست . همه مسلمانان در یک رتبه اند . و اگر کسی بر دیگری فضیلتی دارد نزد خداست نه خلق .

پیغمبر اسامه بن زید را فرمانده سپاهی کرد که بزرگان صحابه در آن شرکت داشتند . عمر ابو عبیده را که امیر لشکر بود عزل کرد و فردای آنروز ، وی سرباز فرماندهی بود که خود تا دیروز بر او امارت داشت . مسلمانان مانند دندانهای شانه هستند همه در یک ردیف اند و هر یک موظف همکاری با دیگران .

۱- مثنوی نیکلسن . دفتر اول ۱۹۹ . ۲- مغازی و اقدی ج ۲ ص ۸۵۶ - ۸۵۷ .

مجله یغما - این ابن سرح در حیوة خودش پیغامبر خدای را موجب رنج شد و اکنون فرزند پیغمبر سید جعفر شهیدی را . نفرینش نباید کرد چون بالاخره بظاهر مسلمان است ولی در خود آفرین هم نیست .

و اما ورود مجله یغما در این بحث مناسب نبود و بدبختی دیگر این که در عبارت نویسنده محترم مقاله سقطی روی داده که اگر درست چاپ می شد این دشواری ها نبود. اصل عبارت مقاله در صفحه ۶۰۶ چنین بوده است :

« علت ارتداد وی این بود که گویند گاهی ... » متأسفانه کلمه گویند در هنگام چاپ افتاده است .

نکته ای که باید خوانندگان بدان عنایت خاص داشته باشند ، این است که نویسنده دانشمند مقاله ، مسلمانی مخلص و معتقدی با اندیشه است و هم اوست که در صفحه ۵۸۸ همین شماره می فرماید :

« ... شخص اگر مسلمان هم نباشد ... نمیتواند حضرت رسول را یکی از افراد عادی بشر بگوید . قدرت روح ، نیروی اراده ، روشنی اندیشه ، مکارم اخلاق ، فضایل معنوی او را برتر از بشر قرار می دهد ... »

و باری عقل هیچ شخص متوسطی نمی پذیرد که پیغامبر خدای اجازه دهد که در کلام وی که وحی الهی است تغییری بدهند ( رجوع شود به صفحه ۶۶۳ )

فایده ای که از این بحث نسبت مجله و خوانندگان مجله افتاد تصفح و استقصاء دکتر شهیدی بود که حرارت مذهبی او را برانگیخت تا بدین شیوایی و استواری مقالتهی پردازد و همگان را هدایت فرماید و اما بنده شرمنده چه بگویم جز آن چه سمدی گفت :

یا رب از هر چه خطا رفت هزار استغفار ...

## سفلگان

امروز مال و جاه خشان دارند	بازار دهرش بلهوسان دارند
در غم سرای عاریت از شادی	گر هیچ هست، هیچکسان دارند
عزلت گزین به پیشکه گیتی	کان پیشگاه باز پسان دارند
از سفلگان نوای طلب کم کن	کایشان دم و بال رسان دارند
بیرون همه صفا و درون تیره	گوئی بهاد آینه سان دارند
دولت باهل جهل دهند، آری	خوان مسیح خرمکسان دارند
اقلیم ، خادمان و زنان بردند	آفاق، خواجگان و خشان دارند
خاقانیا نفس که زنی خوش زن	کانجا قبول خوش نفسان دارند

خاقانی